

## تلازم هدایت الهی و عصمت انبیاء از

## دیدگاه علامه طباطبایی و پاسخ به اشکالات

علی فقیه<sup>۱</sup>

### چکیده

علامه طباطبایی عصمت انبیاء از معصیت را به وسیله دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت» اثبات می‌کند. این دلیل از ابتکارات علامه است که با استفاده از تفسیر قرآن به قرآن و قرار دادن چند دسته از آیات، عصمت انبیاء از گناه را اثبات کرده است. مسئله این است که دیدگاه ایشان در جهت اثبات عصمت به وسیله این دلیل چگونه است، و آیا اشکالات مطرح شده بر آن وارد است یا خیر؟ استدلال ایشان متشکل از سه مقدمه برگرفته از آیات قرآن است: ۱. انبیاء مهتدی به هدایت الهی هستند ۲. هیچ نوع ضلالتی متوجه هدایت یافتگان به هدایت الهی نیست ۳. هر معصیتی ضلالت است. نتیجه: انبیاء از معصیت که ضلالت است معصوم‌اند. این مقاله در صدد است که با استفاده از روش تحلیل و توصیف، به تبیین این دلیل و پاسخگویی به اشکالات آن پرداخته و نشان داده است که اشکالات مطرح شده بر این دلیل، وارد نمی‌باشد.

واژه‌های کلیدی: عصمت، هدایت، معصیت، علامه طباطبایی.

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، رایانامه: alifaghilr313@gmail.com

## مقدمه

یکی از مهم‌ترین و پرچالش‌ترین بحث‌های کلامی، بحث درباره عصمت انبیاء است. در اهمیت این بحث، همین کافی است که بدانیم بدون اثبات عصمت انبیاء در سلسله عقاید دینی گسستی پیدا می‌شود که قابل پیوند نیست. اگر انبیاء معصوم نباشند، دیگر نه به کتب آسمانی اعتمادی هست و نه به گفتار و کردار انبیاء، و از این جاست که ضرورت و اهمیت بحث عصمت در میان عقاید دینی جلوه‌گر می‌شود.

واژه «عصمت» از ریشه «ع ص م» گرفته شده است. عصمت در لغت به معنای حفظ و نگهداری (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۵: ۱۹۸۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۰۱۲: ۴۰۳) و منع به کار رفته است (طریحی، ۱۹۸۵، ۶: ۱۱۶). این واژه به صورت فعلی و اسمی، سیزده بار در دوازده آیه از قرآن به کار رفته است (ر.ک: آل عمران: ۱۰۱ و ۱۰۳؛ النساء: ۱۴۶ و ۱۷۵؛ المائده: ۶۷؛ یونس: ۲۷؛ هود: ۴۳؛ یوسف: ۳۲؛ الحج: ۷۸؛ الاحزاب: ۱۷؛ غافر: ۳۳؛ الممتحنه: ۱۰). تعریف‌های اصطلاحی عصمت با توجه به مباحثات متفاوت در باب عصمت بسیار گوناگون است و هر کس متناسب با دیدگاه خویش، تعریف خاص خود را ارائه کرده است که به دلیل رعایت اختصار، از نقل آنها خودداری می‌کنیم و فقط به نقل تعریفی که مطابق با دیدگاه مشهور شیعه است می‌پردازیم: «عصمت موهبتی الهی است که با وجود آن، صدور گناهان و خطا و نسیان و عقائد فاسده و آراء باطله با وجود قدرت بر ارتکاب آنها ممتنع می‌شود» (خرازی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۲۴۹).

دیدگاه‌های گوناگونی درباره عصمت انبیاء در تفاسیر و کتب کلامی فریقین بیان شده است. علمای فریقین، انبیاء را در حیطة وحی معصوم می‌دانند. تنها دسته‌ای از کرامیه و حشویه لغزش پیامبران در گفتار را پذیرفته‌اند و افسانه‌گرانیک را شاهد آن دانسته‌اند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ۷: ۱۸). برخی از اشعری‌ها مانند قاضی ابوبکر باقلانی، نیز لغزش در ابلاغ وحی از روی سهو و نسیان را می‌پذیرند (ایجی، ۱۴۱۲ق، ۸: ۲۶۴)، برخی از معتزله ارتکاب گناه صغیره عمدی را می‌پذیرند (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ۱۵: ۲۸۰)، حشویه و کرامیه معتقدند که حتی انجام گناهان بزرگ از روی عمد نیز برای پیامبران جایز است (ایجی، ۱۴۱۲ق، ۸: ۲۴۶) و کرامیه با حشویه

هم عقیده‌اند و تنها دروغ‌گویی در مقام تبلیغ را استثنا کرده‌اند (ابن حزم، بی‌تا، ۴: ۲). اما عالمان شیعه، انبیاء را در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی، گناهان کبیره و صغیره عمدی و سهوی (پیش از بعثت و پس از آن) معصوم می‌دانند (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۹۴؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۱۳؛ حلی، ۱۴۱۳، ۳۴۹؛ لاهیجی، ۱۳۷۲، ۱۱۵؛ مظفر، ۱۳۸۷، ۵۴؛ سبحانی، ۱۴۲۵، ۴۱).

عالمان شیعی برای اثبات مدعای خود مبنی بر عصمت انبیاء، دلایل متعددی اقامه کرده‌اند. دلیل تلازم هدایت الهی و عصمت انبیاء یکی از دلایلی است که علامه طباطبائی اقامه کرده است (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۱۳۵-۱۳۶). این دلیل از ابتکارات علامه است که با استفاده از تفسیر قرآن به قرآن و قرار دادن چند دسته از آیات، عصمت انبیاء از گناه را اثبات کرده است. این دالیل، پس از ایشان در آثار برخی از عالمان دیگر نیز راه یافته است (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۲ق، ۳: ۱۷۸-۱۷۸؛ همو، ۱۳۸۱، ۳: ۲۸۱-۲۸۲؛ حسینی تهرانی، ۱۴۲۶، ۱: ۶۷-۶۸؛ موسوی زنجانی، ۱۴۱۳ق، ۲: ۱۵۸-۱۵۹؛ یوسفیان و شریفی، ۱۳۷۷، ۲۰۲). نگارنده به مقاله‌ای در تبیین دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت» و پاسخ‌گویی به اشکالات آن دست نیافت؛ بنابراین تشریح این دلیل و پاسخ‌گویی به اشکالات آن ضروری به نظر می‌رسد.

مسئله‌ای که باید در این خصوص مورد بررسی قرار بگیرد این است که دیدگاه علامه طباطبائی در جهت اثبات عصمت انبیاء به وسیله دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت» چگونه است؟ و این که آیا اشکالات مطرح شده از سوی برخی از نویسندگان معاصر در رابطه با این دلیل وارد است یا خیر؟

در نوشتار پیش‌رو، ابتدا دلیل ارائه شده از سوی علامه طباطبائی را توضیح می‌دهیم؛ سپس به بررسی اشکالات و نقدهایی که از سوی برخی از نویسندگان معاصر بر این دلیل وارد شده است، می‌پردازیم.

### تقریر دلیل تلازم هدایت الهی و عصمت انبیاء

علامه طباطبائی با کنار هم قرار دادن چند آیه، عصمت انبیاء را نتیجه گرفته است:

۱. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ﴾ (انعام: ۹۰) (ایشان کسانی هستند

که خدا هدایت‌شان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن): بر اساس این آیه، خدا هدایت را برای همه انبیاء نوشته است.

۲. «وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ» (زمر: ۳۶-

۳۷) (هر که را خدا گمراه کند پس او را هیچ راهنمایی نیست و هر که را خدا راه نماید پس او را هیچ گمراه‌کننده‌ای نباشد)، «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» (کهف: ۱۷) (کسی که خدا هدایتش کند او دیگر برای همیشه دارای هدایت است): این آیات، تأثیر هر مصل و گمراه‌کننده‌ای که بخواهد ضلالتی در مهتدین به هدایت الهی ایجاد کند را نفی می‌کند؛ بنابراین هیچ ضلالتی در آنها یافت نمی‌شود.

۳. «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ

اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا» (یس: ۶۰-۶۲) (ای

فرزندان آدم، آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را نپرستید که او شما را دشمنی است آشکار؟ و این که مرا بپرستید، که این است راه راست؟ و هر آینه از شما آدمیان مردمانی بسیار را گمراه کرد): این آیه هر معصیتی را ضلالت شمرده است که با اضلال شیطان صورت می‌گیرد بعد از آن که آن را عبادت شیطان دانسته است.

پس اثبات هدایت خدایی در حق انبیاء و سپس نفی ضلالت از هر کس که به هدایت او مهتدی شده باشد و آن‌گاه هر معصیتی را ضلالت خواندن، دلالت دارد بر این که ساحت انبیاء از این که معصیتی از ایشان سر بزند منزّه است، و هم‌چنین بری از این هستند که در فهمیدن وحی و ابلاغ آن به مردم دچار خطا شوند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ۲: ۱۳۵-۱۳۶).

### نقد و بررسی اشکالات وارد شده بر دلیل تلازم هدایت الهی و عصمت

برخی از نویسندگان معاصر، اشکالاتی را بر دلیل ارائه شده از سوی علامه طباطبائی وارد کرده‌اند که بایسته است این اشکالات به صورت دقیق و عالمانه در ترازوی نقد و بررسی قرار گیرند. مؤلفان کتاب مردانی شبیه ما<sup>۱</sup> در آن‌جا که در صدد

۱. مؤلفان کتاب مذکور در این کتاب با پذیرش عصمت انبیاء در دریافت و ابلاغ وحی (میریاقری و نائینی، ۱۳۹۵، ۴۴ و ۱۰۴) در صدد بطلان دیدگاه عصمت عملی انبیاء و اثبات ارتکاب گناه و خطا از سوی برخی از انبیاء هستند (ر.ک:

ابطال دلایل عصمت عملی انبیاء هستند با فهم نادرست از مطالب علامه، استدلال ایشان را که متشکل از سه مقدمه فوق الذکر است، به دو قسمت تقسیم کرده‌اند و استدلال علامه را حاوی دو استدلال جداگانه پنداشته‌اند؛ یعنی مقدمه اول را یک استدلال و مقدمه دوم و سوم را استدلال دیگری شمرده‌اند و تقریر نادرستی از استدلال علامه ارائه کرده‌اند؛ سپس اشکالاتی را بر مطالب علامه ایراد کرده‌اند. عین مطالب ایشان بدین صورت است:

طباطبائی در المیزان، ذیل آیه ۲۱۳ بقره، برخی آیاتی که شاهد بر اثبات آموزه عصمت می‌داند را معرفی می‌کند. نخستین آیه، آیه ۹۰ سوره انعام است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ﴾ (انعام: ۹۰) (ایشان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن). طباطبائی در توضیح مختصری می‌گوید: «معلوم می‌شود انبیا هدایت‌شان به اقتدا از دیگران نبوده، این دیگرانند که باید از هدایت آنان پیروی کنند». البته از این مقدار توضیح مشخص نمی‌شود که چرا باید انبیاء را معصوم دانست، به هر حال آن‌چه روشن است این است که صرف هدایت‌گر بودن دلیلی برای معصوم بودن نیست؛ کما این‌که در بسیاری از ادیان از جمله مذاهبی از اسلام، پیشوایان دینی معصوم دانسته نمی‌شوند و در عین حال در نظر عالمان این ادیان و مذاهب عدم عصمت پیشوای دین‌شان تناقضی با هدایت‌گر بودن آن پیشوایان ایجاد نمی‌کند، لذا صرف هدایت‌گر بودن بدهتاً عصمت را نتیجه نمی‌دهد (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵، ۷۴-۷۵).

چنان‌که اشاره شد مؤلفان کتاب مردانی شبیه ما، مقدمه اول استدلال علامه را در مباحث خود در شماره هفتم دلایل عصمت، و مقدمه دوم و سوم استدلال علامه را در شماره هشتم دلایل عصمت قرار داده‌اند. این نقد ایشان بر مقدمه اول استدلال علامه ناوارد است؛ به علت این‌که مطلب علامه را منتهی کرده‌اند و آن را یک دلیل مستقل پنداشته‌اند. علامه از مقدمه اول به تنهایی، عصمت از معصیت را برداشت نکرده است که نقدی متوجه آن باشد.

همان، ۵) از آنجا که ایشان عصمت انبیاء در دریافت و ابلاغ وحی را پذیرفته‌اند می‌توان مطالب ایشان را با آیات قرآن، نقد کرد.

ادامه مطالب نویسندگان کتاب مزبور در تقریر و سپس نقد مطالب علامه

بدین صورت است:

آیه شریفه: ﴿وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ (زمر: ۳۶-۳۷) (هر که را خدا گمراه کند پس او را هیچ راهنمایی نیست و هر که را خدا راه نماید پس او را هیچ گمراه کننده‌ای نباشد) از هدایتی خبر می‌دهد که هیچ عاملی آن را دست‌خوش ضلالت نمی‌کند. ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾ (کهف: ۱۷) (کسی که خدا هدایت‌اش کند او دیگر برای همیشه دارای هدایت است)، این آیه شریفه دست‌برد و ضلالت هر مضلی را از مهتدین به هدایت خود نفی کرده، می‌فرماید: در این‌گونه افراد هیچ ضلالتی نیست، و معلوم است که گناه هم یک قسم ضلالت است، به دلیل آیه شریفه: ﴿أَلَمْ أَغْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَاً كَثِيراً﴾ (یس: ۶۰-۶۲) (ای فرزندان آدم، آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را نپرستید که او شما را دشمنی است آشکار و این که مرا پرستید، که این است راه راست؟ و هر آینه از شما آدمیان مردمانی بسیار را گمراه کرد) که هر معصیتی را ضلالتی خوانده، که با ضلال شیطان صورت می‌گیرد، و فرموده شیطان را عبادت نکنید که او گمراهتان می‌کند. پس اثبات هدایت خدایی در حق انبیاء و سپس نفی ضلالت از هر کس که به هدایت او مهتدی شده باشد و آن‌گاه هر معصیتی را ضلالت خواندن دلالت دارد بر این که ساحت انبیاء از این که معصیتی از ایشان سر بزند منزّه است، و هم‌چنین بری از این هستند که در فهمیدن وحی و ابلاغ آن به مردم دچار خطا شوند.

سیر استدلال طباطبایی چنین است: خداوند عده‌ای را هدایت کرده است، هدایت نقیض ضلالت است. نتیجه ۱: عده‌ای هستند که دچار ضلالت نیستند. گناه نوعی ضلالت است. نتیجه ۲: عده‌ای هستند که گناه نمی‌کنند (از نتیجه اول و ۳) (همان، ۷۵-۷۶).

آن چه ذکر شد تقریر نویسندگان مزبور از سیر استدلال علامه بود؛ اما مشخص

نیست این سیر استدلال را از کجای مطالب علامه طباطبائی استخراج کرده‌اند. سیر استدلال علامه بسیار واضح و خالی از ابهام و پیچیدگی است. شاید علت این‌که ایشان در فهم سیر استدلال علامه دچار مشکل شده‌اند و خود را به زحمت انداخته‌اند همان مُثله کردن استدلال یکپارچه علامه از سوی ایشان باشد. سیر استدلال علامه متشکل از سه مقدمه‌ای است که ما آن را در ابتدای بحث ذکر کردیم که خلاصه آن در قالب شکل منطقی چنین است: ۱. انبیاء مهتدی به هدایت الهی هستند؛ ۲. هر کس مهتدی به هدایت الهی باشد هیچ مضلی نمی‌تواند او را دچار ضلالت کند؛ ۳. هر معصیتی ضلالت است. نتیجه: انبیاء از معصیت که ضلالت است معصوم‌اند. مؤلفان کتاب مردانی شبیه ما، نقدهای خود بر دلیل ارائه شده از سوی علامه را چنین بیان می‌کنند:

### نقد یکم

با فرض صحت استدلال طباطبائی، معلوم نیست او بر چه اساسی این مجموعه آیات را ناظر بر انبیاء می‌داند، نه سایر مردم (همان، ۷۶).

### بررسی

در پاسخ به نخستین نقد ایشان باید گفت طبیعی است که برای ایشان نامعلوم باشد که علامه بر چه اساسی این مجموعه آیات را ناظر بر انبیاء می‌داند و نه سایر مردم. این مطلب از مقدمه اول مشخص می‌شود که ایشان آن را حذف کرده‌اند و به عنوان یک استدلال مستقل به حساب آورده‌اند.

### نقد دوم

نویسندگان کتاب مزبور در نخستین نقد دوم خود گفته‌اند:

طباطبائی باید توضیح دهد که چرا هر معصیتی نوعی ضلالت است؛ چرا که به نظر می‌رسد ضلالت یک امر کلی است در حالی که معصیت یک امر جزئی می‌باشد؛ یعنی کسی می‌تواند دچار معصیت شود اما ضال نباشد؛ چرا که اگر غیر از این باشد، هر کسی که گناهی انجام دهد، ضال و دور از راه هدایت خواهد بود. به عبارتی با قبول ادعای طباطبائی

تنها افراد معصوم هستند که هدایت شده محسوب می‌شوند و سایر انسان‌ها، حتی بلند مرتبه‌ترین یاران انبیاء نیز دچار ضلالت بوده‌اند (همان).

### بررسی

ضلالت دو گونه است: ۱. ضلالت اعتقادی؛ ۲. ضلالت عملی. مسلماً هر گناهی که از مؤمنی سر بزند، ضلالت عملی است؛ گرچه که ضلالت اعتقادی نباشد. یعنی عقیده و مسیر کلی او درست و صحیح می‌باشد؛ اما به علت ارتکاب گناه، دچار ضلالت عملی شده است. پس کاملاً ممکن است کسی در آن واحد هم ضال باشد و هم ضال نباشد. مؤمن در حال معصیت، ضال اعتقادی نیست؛ اما ضال در عمل هست. پس هدایت و ضلالت دو مراتب است. علاوه بر تبیینی که ما ذکر کردیم نصوص قرآنی نیز مثبت مدعای ماست مبنی بر این که هر معصیتی ضلالت است: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶) (و هر که خدای و پیامبرش را نافرمانی کند براستی گمراه شده گمراهی آشکار). آیهای نیز در رابطه با ضلالت اعتقادی ذکر می‌کنیم: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (بقره: ۱۰۸) (و هر که کفر را به جای ایمان گیرد همانا راه راست را گم کرده است). البته اگر ضلالت عملی زیاد تکرار شود ممکن است سر از ضلالت اعتقادی دربیآورد: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْاىَ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ (روم: ۱۰) (سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند).

### نقد سوم

نویسندگان کتاب مزبور در سومین نقد خود گفته‌اند:

علاوه بر این، استدلال طباطبایی - با توجه به آیات ﴿اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنى اَدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَاَنْ اعْبُدُونى هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَّلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيْرًا﴾ (یس: ۶۰-۶۲) وابسته به فعل شیطان است؛ حال آن که می‌دانیم بسیاری از گناهان در



اثر تمنیات نفسانی خود شخص رخ می‌دهد، نه اغوای شیطان. توجه به این نکته، استدلال طباطبایی را ابتر می‌سازد. (همان، ۷۷).

## بررسی

استدلال علامه وابسته به فعل شیطان نیست. یکبار دیگر سیر استدلال را به صورت خلاصه بیان می‌کنیم: ۱. انبیاء مهتدی به هدایت الهی هستند. ۲. هیچ نوع ضلالتی متوجه هدایت‌یافتگان به هدایت الهی نیست. ۳. هر معصیتی ضلالت است. نتیجه: انبیاء از معصیت که ضلالت است معصوم‌اند.

معاصی چه بر اثر اغوای شیطان و چه بر اثر تمنیات نفسانی خود شخص باشد ضلالت محسوب می‌شود و انبیاء از ضلالت به دورند. پس این‌گونه نیست که اگر معاصی بر اثر اغوای شیطان باشد ضلالت محسوب شود و اگر بر اثر تمنیات نفسانی باشد ضلالت نباشد. آیات زیادی وجود دارد مبنی بر این‌که پیروی از تمنیات و هواهای نفسانی، ضلالت است: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (ص: ۲۶) (و خواهش نفس را پیروی مکن، که تو را از راه خدا گمراه می‌گرداند)، ﴿قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ (انعام: ۵۶) (بگو: من از هوس‌ها و خواهش‌های دل شما پیروی نخواهم کرد که آن‌گاه گمراه شوم و از راه‌یافتگان نباشم)، ﴿إِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (انعام: ۱۱۹) (و هر آینه بسیاری به سبب آرزوها و هوس‌هاشان بی‌هیچ دانشی [مردم را] گمراه می‌کنند)، ﴿مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ (قصص: ۵۰) (کیست گمراه‌تر از آن کس که بی‌رهمنونی از سوی خدا کام و هوس خویش را پیروی کند؟)، ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (روم: ۲۹) (بلکه آنان که ستم کردند- مشرکان- بی‌هیچ دانشی کام‌ها و آرزوهای دل خویش را پیروی نمودند. پس آن را که خدا گمراه کرده است چه کسی راه نماید؟ و آن‌ها را یاورانی نیست).

البته اگر علامه برای مقدمه سوم به جای آیات ۶۰ تا ۶۲ بس، آیه ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶) (و هر که خدای و پیامبرش را نافرمانی کند براستی گمراه شده گمراهی آشکار) را قرار می‌دادند مطلب روشن‌تر و واضح‌تر می‌نمود.

## نقد چهارم

نویسندگان کتاب مزبور در آخرین نقد خود گفته‌اند:

بر فرض صحت ادله طباطبایی، استدلال وی ناظر بر ارتکاب گناه است و تنزیه انبیاء از جانب او نیز در همین زمینه انجام می‌شود. اما عصمت روی دیگری هم دارد که عصمت از خطا است؛ ولی استدلال طباطبایی شامل این بخش از عصمت نمی‌شود. بنابراین با صرف این استدلال نمی‌توان حکم به معصوم بودن انبیاء داد (همان).

## بررسی

باید به این نکته توجه داشت که هر کدام از دلایل عصمت، گستره خاصی از عصمت را پوشش می‌دهند؛ برای اعتبارسنجی هر دلیل بایسته است فقط به همان محدوده و گستره‌ای که آن دلیل متکفل اثبات آن گستره است توجه کرد و آن را مورد ارزیابی قرار داد؛ فلذا صحیح نیست از دلیلی که متکفل اثبات عصمت در حیطة دریافت و ابلاغ وحی است انتظار اثبات عصمت از گناهان را داشته باشیم، یا از دلیلی که متکفل اثبات عصمت از گناهان است انتظار اثبات عصمت از خطا را داشته باشیم؛ مثلاً نباید از دلیل «نقض غرض» که متکفل اثبات عصمت در حیطة دریافت و ابلاغ وحی است<sup>(۱)</sup>، انتظار اثبات عصمت در حیطة‌ای فراتر از آن را داشت، یا از دلیل «ضدیت وجوب نبوت را داشت»<sup>(۲)</sup> یا این که از دلیل «عهد الهی»<sup>(۳)</sup> انتظار اثبات عصمت از گناهان سهوی را داشت.

علامه طباطبایی به وسیله دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت انبیاء» به دنبال عصمت از گناهان و عصمت از خطا در فهمیدن وحی و ابلاغ آن به مردم است.<sup>(۴)</sup> تبیین شد که چگونه این دلیل، عصمت از گناهان را اثبات می‌کند و اشکالات آن نیز پاسخ داده شد. درباره عصمت از خطا در فهمیدن وحی و ابلاغ آن به مردم نیز باید گفت که خطا در این حیطة نه تنها ضلالت، که موجب اضلال مردم نیز می‌باشد و خود نویسندگان کتاب مزبور نیز عصمت در این حیطة را قبول دارند (ر.ک: میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵، ۴۴ و ۱۰۴)، و اما این دلیل، متکفل اثبات عصمت از خطا در امور غیر مرتبط با وحی و تکالیف نیست، و دلایل عصمت از خطا در امور عادی و غیر مرتبط با

وحی و تکالیف را باید در جای خود جست و مورد ارزیابی قرار داد (برای دیدن دلایل عصمت از خطا در امور عادی و غیر مرتبط با وحی و تکالیف ر.ک: طوسی، ۱۴۱۴ق، ۹۷؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ۷۵؛ شبیر، ۱۴۲۴ق، ۱: ۱۴۱؛ حر عاملی، ۱۳۸۹، ۹۸؛ سبحانی، ۱۴۱۲ق، ۳: ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۶-۱۹۷؛ همو، ۱۴۲۵ق، ۱: ۲۸۹-۲۹۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۲۲۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۱: ۳۵۹؛ همو، ۱۳۷۷، ۷: ۱۸۱؛ یوسفیان و شریفی، ۱۳۷۷، ۲۳۸-۲۴۰).

بنابراین به نظر می‌رسد دلالت دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت انبیاء» در اثبات گستره‌ای که متکفل اثبات آن است تمام و خالی از اشکال است.

### نتیجه

علامه طباطبائی عصمت انبیاء از معصیت را به وسیله دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت» اثبات می‌کند: ۱. انبیاء مهتدی به هدایت الهی هستند ۲. هیچ نوع ضلالتی متوجه هدایت یافتگان به هدایت الهی نیست ۳. هر معصیتی ضلالت است؛ بنابراین انبیاء از معصیت که ضلالت است معصوم‌اند.

بر خلاف پندار برخی از نویسندگان معاصر که به تفاوت ضلالت اعتقادی و ضلالت عملی پی نبرده‌اند و گمان کرده‌اند که تنها غیر مؤمنان دچار ضلالت‌اند و انجام گناه از سوی مؤمنان ضلالت نیست باید گفت هر گناهی حتی گناه بسیار کوچک به اندازه خود ضلالت عملی است؛ گرچه ضلالت اعتقادی نباشد.

هم‌چنین استدلال علامه طباطبائی وابسته به فعل شیطان است؛ بنابراین معاصی چه بر اثر اغوای شیطان و چه بر اثر تمنیات نفسانی خود شخص باشد ضلالت محسوب می‌شود؛ پس این‌گونه نیست که اگر معاصی بر اثر اغوای شیطان باشد ضلالت محسوب شود و اگر بر اثر تمنیات نفسانی باشد ضلالت نباشد.

برای اعتبارسنجی هر دلیل بایسته است فقط به همان محدوده و گستره‌ای که آن دلیل متکفل اثبات آن گستره است توجه کرد و آن را مورد ارزیابی قرار داد و نباید انتظار اثبات عصمت در حیطه‌ای فراتر از آن را داشت؛ دلالت دلیل «تلازم هدایت الهی و عصمت انبیاء» در اثبات گستره‌ای که متکفل اثبات آن است تمام و خالی از اشکال است.

## پی نوشت:

(۱). تقریر این دلیل چنین است: انسان به دلیل ناتوانی از شناخت هدف و راه رسیدن بدان، نیازمند وحی است؛ پس مقتضای حکمت الهی این است که وحی از هر گونه خطا و دستبرد در امان باشد، و گرنه غرض الهی دچار خلل می شود؛ زیرا اگر وحی سالم به مردم نرسد، هدف وحی، یعنی هدایت، محقق نخواهد شد. با عنایت به آگاهی مطلق خداوند و توانمندی او بر تمام امور، محال است که او فردی را مأمور وحی قرار دهد که از گرفتن، حفظ و ابلاغ وحی به طور بی کم و کاست ناتوان باشد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ۲۸۶-۲۸۷).

(۲). تقریر این دلیل بدین صورت است که اگر نبی مرتکب معصیت شود متابعتش یا واجب است یا واجب نیست. صورت اول باطل است؛ چرا که خدای حکیم به معصیت رضایت نمی دهد. لازمه صورت دوم نیز انتفاء فائده بعثت است؛ چرا که غرض از بعثت، متابعت از نبی است؛ در نتیجه هم تبعیت از انبیاء: لازم است و هم لازم نیست که این دو مطلب با هم قابل جمع نیست. این دلیل قادر به اثبات عصمت قبل از نبوت نیست؛ چرا که قبل از نبوت، اساساً بحث متابعت از نبی مطرح نیست.

(۳). «وَ إِذِ اتَّيَلَّوْا بِرَبِّهِمْ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) (و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «ایمان من به بیادگران نمی رسد.» علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فرموده است: شخصی از یکی از اساتید ما پرسید: به چه بیانی این آیه دلالت بر عصمت امام دارد؟ او در جواب فرمود: مردم به ح کم عقل از یکی از چهار قسم بیرون نیستند، و قسم پنجمی هم برای این تقسیم نیست، یا در تمامی عمر ظالم اند، و یا در تمامی عمر ظالم نیستند، یا در اول عمر ظالم و در آخر توبه کارند، و یا به ع کس، در اول صالح، و در آخر ظالم اند، و ابراهیم شأنش، اجل از این است که از خدای تعالی درخواست کند که مقام امامت را به دسته اول، و چهارم، از ذریه اش بدهد، پس به طور قطع، دعای ابراهیم شامل حال این دو دسته نیست. بنابراین دسته دوم و سوم باقی می ماند، یعنی آن کسی که در تمامی عمرش ظلم نمی کند و آن کسی که اگر در اول عمر ظلم کرده، در آخر توبه کرده است، خدا از این دو قسم، قسم دوم را نفی کرده است؛ پس یک قسم باقی می ماند و آن کسی است که در تمامی عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده است و در تمامی عمر معصوم باشد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۷۴). چنانچه پر پیداست این دلیل عصمت از گناهان سهوی را ثابت نمی کند؛ آیت الله جوادی آملی ذیل این آیه چنین فرموده است: «کسی که در گذشته های عمرش سهواً مرتکب گناه شده است؛ مثلاً او می دانست که فلان میوه، از آن او نیست، ولی سهواً آن را خورد. چون او از روی علم و عمد، خطا نکرده، به او ظالم گفته نمی شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۲۲۳).

(۴). عین عبارت ایشان چنین است: «یدل علی عصمتهم مطلقاً قوله تعالی: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ﴾ (انعام: ۹۰)، فجميعهم: کتب علیهم الهدایة، و قد قال تعالی: ﴿وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ (زمر: ۳۷). و قال تعالی: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾ (کهف: ۱۷) فنفی عن المهتدين بهدایته کل مضل يؤثر فيهم بضلال، فلا يوجد فيهم ضلال، و کل معصية ضلال كما يشير إليه قوله تعالی: ﴿أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا﴾ (یس: ۶۲) فعَدَّ كل معصية ضلالاً حاصلًا يضل الشيطان بعد ما عدها عبادة للشيطان فإثبات هدايته تعالی فی حق الأنبياء ثم نفى الضلال

عمن اهتدى بهداه ثم عدّ كل معصية ضلالاً تبرئة منه تعالى لساحة أنبيائه عن صدور المعصية منهم و كذا عن وقوع الخطأ في فهمهم الوحي و إبلاغهم إياه» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲: ۱۳۵-۱۳۶).



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، ۱۳۸۵ق، *شرح نهج البلاغه*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
۳. ابن حزم، علی بن احمد، بی تا، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، بغداد، مکتبة المثنی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۰ق، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
۵. ایجی، عبدالرحمن، ۱۴۱۲ق، *شرح المواقف*، شرح علی بن محمد جرجانی، قم، شریف الرضی.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *وحی و نبوت در قرآن*، قم، مرکز نشر اسراء.
۷. جوهری، اسماعیل، ۱۴۰۷ق، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۸۹، *پیراستگی معصوم از فراموشی و خطا*، ترجمه محمد اصغری نژاد، قم، نشر ادیان.
۹. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۱۴۲۶، *امام شناسی*، چاپ سوم، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی.
۱۰. حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۶، *تاریخ علم کلام در ایران و جهان*، تهران، انتشارات اساطیر.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، *الرسالة السعدیة*، چاپ اول، بیروت، دار الصفوة.
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح و مقدمه و تحقیق و تعلیقات: حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۳. خرازی، سید محسن، ۱۴۱۷ق، *بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامیة*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۴. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۲ق، *الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل*، قم، مرکز العالمی للدراسات الإسلامیة.
۱۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف*، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۱۶. \_\_\_\_\_، ۱۴۲۵ق، *الفکر الخالد فی بیان العقائد*، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۷. \_\_\_\_\_، ۱۴۲۵ق، *عصمة الأنبياء*، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۱۸. شبر، سید عبد الله، ۱۴۲۴ق، *حق الیقین فی معرفة أصول الدین*، چاپ دوم، قم، أنوار الهدی.
۱۹. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، ۱۳۶۴، *الملل و النحل*، تحقیق: محمد بدران، قم، الشریف الرضی.
۲۰. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. طریحی، فخرالدین، ۱۹۸۵م، *مجمع البحرین*، بیروت، دار و مكتبة الهلال.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۲، *تلخیص الشافی*، تحقیق: حسین بحر العلوم، قم، انتشارات المحبین.
۲۳. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴ق، *الرسائل العشر*، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامي.
۲۴. طوسی، محمد بن محمد، ۱۴۰۷ق، *تجريد الاعتقاد*، تحقیق: حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۵. قاضی عبدالجبار، بی تا، *المغنی فی ابواب التوحید و العدل*، قاهره، المؤسسة المصریه العامه.
۲۶. لاهیجی، عبد الرزاق، ۱۳۷۲، *سرمایه ایمان در اصول اعتقادات*، تصحیح: صادق لاریجانی، تهران، انتشارات الزهرا.
۲۷. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۶، *دانشنامه عقاید اسلامی*، قم، دار الحدیث.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *راه و راهنما شناسی*، چاپ ششم، قم، انتشارات موسسه امام خمینی علیه السلام.
۲۹. مظفر، محمد حسن، ۱۳۸۷، *عقائد الإمامیه*، تحقیق: حامد حنفی، قم، انتشارات انصاریان.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، چاپ اول، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۳۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۷، *پیام قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. موسوی زنجانی، سید ابراهیم، ۱۴۱۳ق، *عقائد الإمامیه الاثنی عشریه*، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
۳۳. میرباقری، محمدعلی و نائینی، میرهادی، ۱۳۹۵، *مردانی شبیه ما*، بی جا، بی نا.
۳۴. یوسفیان، حسن و شریفی، احمدحسین، ۱۳۷۷، *پژوهشی در عصمت معصومان*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.